



سعید پورعلی

فرهنگ در رویارویی با سلطه ارتباطی

مهمترین مسائل است. بستر شناخت، مناسب‌ترین بستر برای هر حرکت، سیاست‌گذاری و اجراست. برخورد اصولی و منطقی مبتنی بر شناخت علمی به عنوان یک اصل اساسی و مهم، امروز مورد نظر و توجه است. در زمینه «فرهنگ» و «ارتباط» نیز این اصل، حاکمیت بلامعارض دارد و یقیناً بدون شناخت مبتنی بر یافته‌های تحقیقاتی و علمی، هرگونه سیاست‌گذاری و اجرا، محکوم به شکست خواهد بود. وضعیت فعلی از جنبه‌های متعدد، قابل بررسی و مطالعه است. دایره این بررسی بسیار وسیع و گسترده است. شناخت روح حاکم بر زمان، آشنایی با شیوه‌ها و روشهای اجرایی که ریشه در این روح دارند، اهدافی که به صورت عام و گسترده در این عصر دنبال می‌شوند، سرنوشت مردمی که با این روح حاکم، سرسازگاری و مماشاشات ندارند و... همه از جمله مباحثی هستند که باید مورد بررسی و موشکافی دقیق و صحیح قرار گیرند. نگاهی به وضعیت فعلی، این پیش‌فرضها را در ذهن قوت می‌بخشد:

- الف) ارتباط برای روح حاکم بر زمان (سرمایه‌داری) در حکم جریان خون در اندام انسانی است.
- ب) پایگاه اصلی سرمایه‌داری (روح حاکم بر زمان) در محدوده‌ای به نام غرب یا شمال قرار دارد.
- پ) این پایگاه دارای پیشینه تاریخی است. شناخت آن به درک صحیح ما کمک فراوان می‌کند.
- ت) پایگاه سرمایه‌داری به همه مسائل از دریچه تنگ و محدود سرمایه و منافع مالی نظر دارد.
- ث) گسترش دایره ارتباط یکی از اصلی‌ترین سیاستهای روح حاکم بر زمان است.
- ج) این پایگاه دارای فرهنگی است که قوام‌بخش اصول و اساس این روح است.

● «فرهنگ مجموعه دانش، افکار و آرای اخلاقی و قوانین و مقررات و سایر عاداتی است که انسان به عنوان عضو یک جامعه کسب می‌کند و به این مجموعه به عنوان میراث بشری و شالوده زندگی اجتماعی نگاه می‌شود».

● «ارتباط عبارت است از فراگرد انتقال پیام از سوی فرستنده برای گیرنده، مشروط بر آنکه در گیرنده پیام مشابهت معنی یا معنی مورد نظر فرستنده پیام ایجاد شود».

فرهنگ و ارتباط

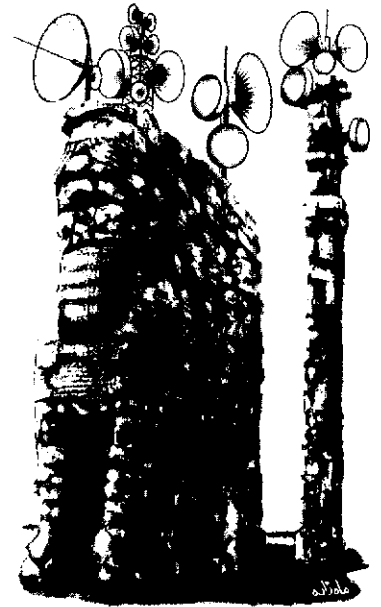
در عصری قرار گرفته‌ایم، که انسان با انکا بر هوش و استعداد خدادادی و تواناییهای وجودی به بسیاری از مجهولات جهان و هستی پاسخ دقیق و علمی می‌دهد، اکتشافات علمی شتاب روزافزون گرفته‌اند و دقیقه‌ای از عمر انسان خالی از تحولات علمی و آموزشی نیست. حافظه تاریخی جوامع، در مقابل شتاب فزاینده علوم و تکنولوژی، نیاز به حمایت و هدایت دارد. انسان به فکر تسخیر کرات دیگر و برقراری ارتباط با موجودات ذی‌حیات در پهنه گسترده گیتی است، ولی این همه یک روی زندگی معاصر است. روی دیگر این سکه زیبا و دل‌فریب، چندان خوشایند نیست. زیرا که فضای تنفسی لازم برای ارزشهای انسانی روزبه‌روز محدودتر می‌گردد. انسان در عصری که درصد است با پیرامون خویش کاملترین و پیشرفته‌ترین ارتباطات را ایجاد نماید، همچنان در برقراری ارتباط با وجود خویش دچار مشکل و تعارض است. قدرت اقتصادی و محوریت آن در عرصه زندگی در ابعاد فردی، اجتماعی، ملی و بین‌المللی، مزید علت گردیده و روزبه‌روز این وضعیت را به مرزهای بحران نزدیکتر می‌کند. امروز در تمام کره زمین عامل تصمیم‌گیرنده قدرت اقتصادی، پول و سرمایه است.

شناخت عصری که در آن بسر می‌بریم از

نایبامانی‌هایی که عصر ارتباطات در «فرهنگ ملی» کشورها ایجاد کرده، ضرورت تدوین سیاست فرهنگی را برای کشورهای در حال توسعه، به یک «ضرورت ملی» و یا مهمتر از آن یک «نیاز حیاتی» تبدیل کرده است.

تجربه بسیاری از کشورهای در حال توسعه در سالهای اخیر نشان داده است که هرگونه سیاست‌گذاری و اجرا در زمینه مسائل مربوط به فرهنگ، و ارتباطات، بدون شناخت مبتنی بر یافته‌های تحقیقاتی و علمی، محکوم به شکست است.

نویسنده این مقاله با تأکید بر ضرورت حفظ و حراست از فرهنگ ملی، دینی و تاریخی، معتقد است قوت یا ضعف فرهنگها بیشتر تابع نیروی وسایل ارتباطی اشاعه‌دهنده آنهاست و وفاداری به ستها و گنجینه‌های مضامین آن قادر است ما را از آسیب مهاجمان مصون بدارد.



چ) این فرهنگ مشخصه‌های بارزی دارد که از آنها می‌توان به عنوان معلول این روح نام برد.

ح) این فرهنگ در تعارض جدی با فرهنگهای ملی، دینی و قومی است. خ) کانون تعارض، بین فرهنگ غالب و فرهنگهای دیگر، در جایگزینی کمال نسبی و رشد بینی نسبت به جای کمال مطلق است.

د) برنامه‌ریزیهای فرهنگی و اجتماعی برای انسان - ماده و انسان - موجد معنویت است.

ذ) این سیاست از دیدگاه نفی معنویت مطرح نیست بلکه بیشتر به دیدگاه نفع توجه دارد.

منافع اقتصادی و قدرت مالی، در روابط بین‌الملل حاکمیت کامل دارند. قدرت اقتصادی امتیازات فراوانی را برای دارندگان آن، فراهم آورده است. کشورهای توسعه‌یافته و صنعتی (شمال) در این عصر، بیش از هر عصر دیگری احساس قدرت و توانایی می‌کنند. شاخصهای اقتصادی، اجتماعی و توسعه بر این سخن، مهر تأیید می‌زنند.

در کشورهای توسعه‌یافته این اندیشه که انسان به مرحله‌ی متعالی وجودی خویش نزدیکتر می‌گردد، هم‌طراز با رشد شاخصه‌های توسعه‌یافته نشده است. گواه آن وجود عوارض و آسیبهای مختلف انسانی و اجتماعی است. این عوارض، بسیار جدی و خطرناکند. کلیت وجود انسان و حیات او، در تقابل و

تعارض با وضعیت فعلی، تهدید می‌شود. بسیاری از آسیبها و عوارض، تدریجاً حالت معیاری و نهادی یافته‌اند و به وضوح قابل مشاهده و بررسی هستند. همچون:

۱. اومانیزم یا اصالت بخشیدن به انسان در برابر کمال مطلق: «این حرکت جریان فکری [است] که در آن به تأکید بر ارزشهای انسانی در برابر ارزشهای مادی، اقتصادی فنی و با ارزشهای دینی و فوق مادی پرداخته می‌شود... تأکید بر این نکته که تنها انسان، معیار سنجش همه چیز است، نوعی انسان‌گرایی است، اعتقاد به رستگاری انسان تنها از طریق کاربرد نیروی انسانی است»^۱.

«یکی از اثرات این نحله فکری، تشخیص حق و باطل با معیار مورد پسند انسان است... اصالت انسان طرز تفکری است در برابر اصالت آسمان، اصالت ماوراءالطبیعه، اصالت زندگی بعد از مرگ، اصالت معنویت در برابر مادیت و اصالت «آنچه باید باشد» در برابر «آنچه هست» که اومانیزم اصالت «آنچه هست» در برابر «آنچه باید باشد» است و این همه هم در مذهب، هم در فلسفه و هم در زندگی اجتماعی منعکس است. انسان به موازات عدم درک صحیح از جایگاه خویش در جهان، نوع ارتباطات و نسبتش با پیرامون، عوامل مؤثر در حیات وی و تواناییهای خویش و مرزهای آن، دچار نوعی خلل و نقصان می‌گردد. خلل و نقصانی که خود فرد از آن آگاهی درستی ندارد. چه بسا که آن را امتیاز مثبت نیز ببیند. این نقیصه، شالوده‌ای می‌گردد برای فراموشی و در نتیجه عصبان، علیه چه چیزی؟ و چه کسی؟ در این مرحله است که نطفه از خود بیگانگی انسان منعقد می‌گردد. و این نطفه ریشه در عدم شناخت، دارد».

۲. از خود بیگانگی یکی دیگر از عوارض و آسیبهای جوامع انسانی است. البته میزان آن در غرب و شرق دارای شدت و ضعف است. حرص و طمع و انباشتن که «روح حاکم» نامیده‌ایم، از جمله علل اصلی از خود بیگانگی انسانی هستند. این حرص و میل شدید، سایر ابعاد وجودی و از جمله ارزشهای انسانی را دچار ضعف و در نهایت مرگ می‌کند. از خود بیگانگی اقتصادی پیامدهای گوناگونی دارد: از خود بیگانگی سیاسی، از خود بیگانگی شخصیتی، از خود بیگانگی کاری و شغلی و... از خود بیگانگی اعتقادی و مذهبی حتی از خود بیگانگی اقتصادی مهمتر است. اگر جامعه

■ هر کشور موظف است فرهنگ ملی، دینی و تاریخی خویش را حفظ و حراست کند.

■ رشد فرهنگ غرب - به عنوان فرهنگ جهانی - در ارتباط مستقیم با غارت منابع جهان سوم است.

انسانی دچار این بیماری مهلک و خطرناک گردد، از درون، تمامی وجود تاریخی یک ملت را تهدید می‌کند. افراد به موازات رشد این بیماری، هویت خویش را در بی‌هویتی می‌پندارند و چون خمیر برای پذیرش هر نوع شکلی آمادگی پیدا می‌کنند.

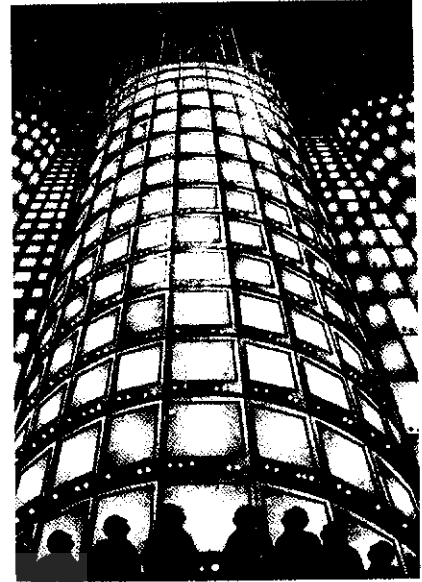
عوامل دیگر از خود بیگانگی عبارتند از: - سالاری و حاکمیت تکنوکراتها، که این عامل بعد از انقلاب صنعتی در غرب رشد سریع داشته است.

- فراوانی و سرمایه یکی دیگر از عوامل از خود بیگانگی است. عاملی که غرب آن را به عنوان یک هدف و آرمان برای افراد مطرح و پیگیری می‌نماید.

- پیچیدگی و رشد سازمانهای اجتماعی نیز یکی دیگر از عوامل از خود بیگانگی در جوامع بشری است. وجود و ماهیت انسانی انسان در این پیچیدگی له می‌گردد و به مرور خود را جزئی غیرارادی و فاقد شخصیت می‌یابد. وجود خود را مسأوری با سازمان می‌پندارد و در غیر از این جایگاه، برای خود ارزش و حسابی باز نمی‌کند.

- از جمله عوامل دیگر که باعث از خود بیگانگی انسان می‌گردد، ماشین است. صنعتی که تا دیروز مخدوم انسان بود امروز به عنوان حاکم از چنان استقلال برخوردار است که از آفریننده خویش به عنوان ابزاری بیش استفاده نمی‌کند.

از خود بیگانگی اثراتی در جامعه، به جای می‌گذارد که برخی از آنها بر ساختار ذهنی و وجودی فرد آن چنان گسترده است که قالب وجودی فرد را دگرگونه می‌کند، دگرذیبی وجودی ایجاد می‌کند، فرد و جامعه هویت اصلی و حقیقی خویش را فراموش می‌کنند و غیری را که آشنا نیست ولی در نظر از خود هم خودی‌تر است، به جای وجود حقیقی جایگزین می‌کند.



۳. رشد عقلانیت افراطی با اتخاذ نظریه اومانیزم.

عقل یکی از مواهب الهی است و به تعبیر ائمه هدی، پیامبر درونی است. به تعبیر دیگر، انسان علاوه بر پیامبر (ص) که با کمال مطلق و ذات الوهیت در ارتباط است، یک پیامبر درونی نیز دارد که رسالت و مسؤولیت سنگین و خطیری از جانب آفریدگار برعهده آن نهاده شده است. تشخیص بسیاری از حُسنها و قبحها، از عقل سرچشمه می‌گیرد. عقل، مستظهر به فطرت الهی انسان است و هر زمان که مسیر فطرت دچار کجی و اعوجاج گردد، اثرات آن بر حاکم وجود آدمی، یعنی عقل، به صورت انحراف، افراط و تفریط جلوه‌گر می‌گردد. غذایی که برای تغذیه عقل فراهم می‌آوریم در کارکرد آن مؤثر است. در عصری که روح حاکم آن سرمایه‌داری و پول است، عقل با قطع در ارتباط مادیت و معنویت، زمین و آسمان، و ماده و معنا، دچار نوعی محوریت افراطی گشته است. چرا می‌گوییم محوریت افراطی؟ زیرا که به محوریت عقل در حیات آدمی اعتقاد داریم. ولی گسستن ارتباط عقل با پشتوانه‌های خویش کارکرد آن را دچار اختلال و نابسامانی می‌کند. عدم استفاده از پیامبران بیرونی و یا منابع بیرونی مرتبط با حق، نه تنها عقل را از سالمترین و بهترین منبع خویش محروم می‌گرداند، بلکه آن را دچار نابسامانی و در نهایت حیرانی و بی‌خودی می‌کند. انهدام مرزهای عاطفه، احساس، فطرت و نیازهای غیرمادی به سلامت حیات و استمرار آن لطمه

■ سیاستها و خط‌مشی‌های فرهنگی کشورهای در حال توسعه باید قوام‌بخش فرهنگ ملی باشد.
 ■ هدف هر سیاست فرهنگی باید برقراری تعادلی پویا میان فرهنگ ملی و جهانی باشد.
 ■ یونسکو: قوت یا ضعف فرهنگها کمتر موقوف به قدرت و ضعف ارزشهای سازنده آنها و بیشتر تابع نیروی وسایل ارتباطی اشاعه‌دهنده آنهاست.

جبران‌ناپذیر وارد می‌نماید. زندگی بدون احساس و عاطفه و در زیر یوغ عقل خشک و حسابگر مادی، جهنمی فراروی حیات فراهم می‌گرداند که هیزم آوران آن و آتش‌گردانان معرکه آن، تک تک افراد آدمی خواهند بود.

۴. سروری کالا به عنوان یکی از پیامدهای حاکمیت سرمایه. «در این جغرافیا (غرب) بودن و چگونه بودن» به عنوان یکی از اصلی‌ترین پرسشهای بشری، مدهاست که دیگر محلی از اعراب ندارد. انسان عصر صنعتی و فراصنعتی، بنا به علل متعدد مثل پیچیدگی و کارایی ماشین و حاکمیت سرمایه، دچار نوعی حیرانی و بی‌اعتماد به خود گردیده است. داشتن، فکر او را به عنوان یک سیاست محوری به خود مشغول داشته است. تبلیغات شدید و فعالیتهای شبانه‌روزی رسانه‌های جمعی در ایجاد نیازهای تصنعی، نقش بارز ایفا می‌کنند. نقش تبلیغات در عصر جدید، بسیار قابل تأمل و مطالعه است. منافع سرمایه‌داران و سرمایه‌داری، در جهت تولید انبوه محصولات و بالطبع فروش، در ارتباط نزدیک با بازار و مصرف‌کننده است. رشد روحیات مصرفی، با استمرار حیات سرمایه‌داری، رابطه مستقیم دارد. طرح نظریه داشتن و بیشتر و بهتر داشتن، در حالت افراطی آن، به «شیء سروری» مبدل می‌گردد. ارزش‌گذاری در جامعه، با معیارهای مادی، به این جریان شدیداً کمک می‌کند و مرزهای ارزشی هر اندازه به مرز مادیت نزدیک گردند، این اعتقاد راحت‌تر و ساده‌تر، در میان مردم، جا باز خواهد کرد. اوج مادی شدن

ارزش‌گذاریها، سروری کالا است. انسان در تهاجم فشارهای بیرونی و بعضاً تحریکات درونی، نیازهایی را احساس می‌کند که اگرچه واقعیاتی تبلیغاتی دارند ولی از حقیقتی اصیل و درست برخوردار نیستند.

شیء سروری، نوع ارتباط فردی، جمعی، ملی و بین‌المللی را نیز شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد. فردی که بیشتر دارد یا جامعه‌ای که به لحاظ امکانات مادی غنی‌تر است، به موازات انباشت سرمایه و شیء، انباشت، توجه و طلب را نیز خواهد داشت. رشد چاپلوسی در سطح فردی، ملی و بین‌المللی به حاکمیت حاکمان اشیاء، قدرت و قوت بیشتر می‌بخشد. نیاز و پریشانی ناشی از نیاز، قوه تعقل و تفکر را چه بسا ناتوان و معدوم می‌نماید. در این حالت انسان و جامعه نیلومند، صرفاً به رفع نیاز خویش می‌اندیشند و برای حصول به مقصود، حاضرند گزاف‌ترین و گران‌ترین قیمت‌ها را بپردازند. انسان زجر و تلاش را پیشه می‌کند تا اشیایی را فراهم نماید. در حقیقت انسان خادم شیء می‌گردد و نه شیء خادم انسان، و به مرور این روند، انسان را به موجودی اسیر و بنده تبدیل می‌کند. بنده تعلقات و تمایلات مادی، اسیر پول و شهوت و در بند رفع نیازهای پست و پیش‌افتاده، و در نهایت، با حیوانی روبه‌رو می‌گردیم، که از انسانیت، تنها ساختار جسمی را به ارث برده است.

۵. سکولاریسم یا گرایش غیردینی در جامعه.

یکی دیگر از مشخصات جامعه غرب، به‌وجود آمدن و رشد روحیه سکولاریستی در آن سامان است.

پ. ویلسون، غیردینی شدن را فراگردی تعریف می‌کند که در آن «فکر و عمل دینی و نهادهای مذهبی اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند. در اروپا غیردینی شدن این قاره را نتیجه تغییرات اجتماعی که جامعه شهری و صنعتی به بار آورده است می‌دانند»^۲.

در این جوامع، مذهب در سیاستهای کلان اجتماعی و فرهنگی و آموزشی، هیچ نقش قابل توجهی ندارد و حالت شخصی و فردی پیدا کرده است. فرد به عنوان فرد، اعمال و مناسک مذهبی را انجام می‌دهد و مذهب با سیاستهای اجتماعی و فرهنگی که بیشتر حالت دعوت فردی یافته است با زندگی ناتوان و کم‌رنگ به حیات خویش ادامه می‌دهد. کارکرد دینی، اجتماعی و فرهنگی مسیحیت، در رشد

این اندیشه، بسیار مؤثر بوده است. مسیحیت، دایره تقدس را بسیار وسیع و گسترده مطرح می‌نمود، و به موازات گسترش امور مقدس، فضا برای تفکر و اندیشه انسان محدود می‌گشت، زیرا که هر موضوع یا امری که در محدوده دایره تقدس قرار می‌گرفت. به‌طور طبیعی و خودبه‌خود، از دایره کنکاش، بحث و بررسی خارج می‌گردید. از سوی دیگر اگر اندیشمندی یا اندیشمندانی، به خود اجازه می‌دادند که در مسائلی که به ناحق در دایره تقدس جاگرفته بودند، به مناقشه بپردازند، بلافاصله چوب تکفیر و چماق تحریم کلیسا، خون و مال آنان را مباح اعلام می‌کرد و به سرنوشت شومی گرفتار می‌گردید: «در زمینه حیات اجتماعی غیردینی ساختن با زدایش بعد تقدس‌آمیز برخی از مظاهر جهان و مقام انسان همراه است و با آن مظاهر عقلانی، علمی و فنی جایگزین مظاهر دینی و تبیین جهان با استعانت از امور مقدس و الهی می‌شود».^۳

سکولاریسم، معتقد است که «مذهب حق دخالت در امر حکومت را ندارد و روحانیون باید خود را از سیاست دور نگاه‌دارند. رژیم سیاسی باید غیرمذهبی بوده، بر مبنای عقیده یا مذهب خاصی استوار نباشد و مذهب را به عبادات و عقیده شخصی فرد محدود سازد. در این نوع طرز تفکر هیچ دینی نباید در جامعه از موقعیت خاصی برخوردار باشد و دولت پس از اینکه از دخالت اعتقادات مذهبی در امور دولتی جلوگیری کرد باید همه ادیان و مذاهب را به یک چشم نگاه کند و پیروان آنان را متسای‌الحقوق بداند تا جایی که درصدد برنیابند که عقاید مذهبی خود را در سیاست دخالت دهند».^۴

خصوصیات جوامع غربی، به عنوان کشورهای توسعه‌یافته و صنعتی، در دو بعد سلبی و ایجابی، بسیارند که برشمردن و توضیح آنها مثنوی هفتادمن کاغذ خواهد شد، لذا به بیان فهرستی از آنها خواهیم پرداخت و توضیحات تکمیلی را به بعد می‌گذاریم. البته در انتخاب، توضیح و بیان خصوصیات جوامع توسعه‌یافته و صنعتی، این نکته مورد توجه بوده است که خصوصیات مطرح شوند که نطفه‌های آن به‌صورت شتابنده رشد کرده‌اند و هم اکنون از صفات بارز شده‌اند. همچنین میزان غرابت آنها با عناصر فرهنگی و سنتی شرق نیز مدنظر بوده است. این عناصر فرهنگی باعث تغییر و تحول در ذهنیات فردی و ملی و نیز

تغییر شرایط اجتماعی شده‌اند. و عمدتاً در جهت انهدام و یا ضعف فرهنگ سنتی و ملی بوده‌اند. عناصر این دو فرهنگ به لحاظ ریشه و محتوا بسیار متفاوت و متعارضند، به گونه‌ای که حضور و حاکمیت یک‌دسته از عناصر به معنای نفی و سلب عناصر دیگر است. قبل از بیان فهرستی از این عناصر اشاره به چند نکته ضروری است:

۱. «هر کشور موظف است فرهنگ ملی، دینی و تاریخی خویش را حفظ و حراست کند؛

۲. یکی از ارکان حراست از کیان فرهنگی، طرح صحیح و توانمند فرهنگ در بستر زمان است؛

۳. فرهنگ، امروزه بیش از هر زمان دیگر، با اقتصاد و مادیت وابستگی پیدا کرده است؛

۴. رشد فرهنگ غرب به عنوان فرهنگ جهانی در ارتباط مستقیم با غارت منابع جهان سوم است؛

۵. وجود ارتباط بین شرق و غرب امری اجتناب‌ناپذیر است؛

۶. مبادله و ارتباط فرهنگی شرق و غرب به نوعی زمینه‌ساز رشد و توسعه اقتصادی غرب بوده است؛

۷. استفاده از تکنولوژی پیشرفته غربی برای سروسامان دادن به حیات اجتماعی امری اجتناب‌ناپذیر است».^۵

غرب، بستر مناسبی است برای زایش و رشد نهیلیسم یا پوچ‌انگاری.

غرب، عرصه را برای فرد و فردیت گشوده است و جمع در این میان در فرد تبلور پیدا می‌کند. غرب، نژاد خود را برتر می‌داند و به پشتوانه اندیشه اجتماعی داروینیسیم همچنان به اصلت اصلی تنازع بقاء و انتخاب نژاد برتر معتقد است.

غرب، با رشد سریع و غیرقابل تصور ماشین و صنعت، دچار نوعی ماشین‌زدگی و از خود بیگانگی گردیده است.

غرب، استمرار حیات خویش را در غارت منابع جهان سوم و تبدیل این جوامع به بازار مصرف می‌داند و در این زمینه تئوریهایی امپریالیستی تدوین و اجرا می‌گردد.

غرب، در ارضای تمایلات و شهوات انسانها هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد و حد و مرزهای مرسوم و پذیرفته شده را نیز درهم می‌شکند.

غرب، با رشد و توسعه نظام اداری

■ نفوذپذیری و نفوذگذاری فرهنگی، امری مهم است.

■ در عصر کنونی، ما گیرنده هستیم و گیرندگی پیام، خود به خود ما را در موضع انفعالی قرار داده است.

■ وضعیت نابسامان فرهنگی و

اجتماعی جهان سوم، حالت پذیرندگی پیام را در این کشورها تشدید کرده است.

و دیوانسالاری، هویت مستقل و واقعی به این میهمان نامیوم داده است و می‌رود تا با لسه کردن وجود انسانها، آنان را در معرض نابودی قرار دهد.

غرب، با رشد سریع و شتابنده تکنولوژی، جوامع را دچار تغییر و تحول شدید می‌کند. «یکی از خطرات تکنولوژی، از خود بیگانه کردن انسان است و این از خود بیگانگی باعث می‌شود تا مجموعه‌های جمعیتی به‌صورت منتقدانه با تکنولوژی برخورد نداشته باشند. از سوی دیگر هرگونه دگرگونی تکنولوژیکی، در واقع یک حالت «فاوستی» [Faust] است. به سخن دیگر هر مزیستی که

تکنولوژی برایمان به ارمغان می‌آورد، با زبانی همراه است. این زیان می‌تواند بیشتر از سود به‌دست آمده باشد یا برعکس. این سود و زیان به‌طور یکسان در بین مردم پخش نمی‌گردد».^۶ غرب، به‌طور واضح و آشکار، به مسائل از دید منافع می‌نگرد و میزان فعالیت و حضور وی در مکانهای جغرافیایی متعدد در این جهت قابل تحلیل است.

آیا کلیت غرب، همین خصوصیات است که برشمردیم؟ به‌طور قطع، پاسخ این سؤال منفی است. بستر فساد و فحشاء نمی‌تواند برای پیشرفت در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مناسب باشد.

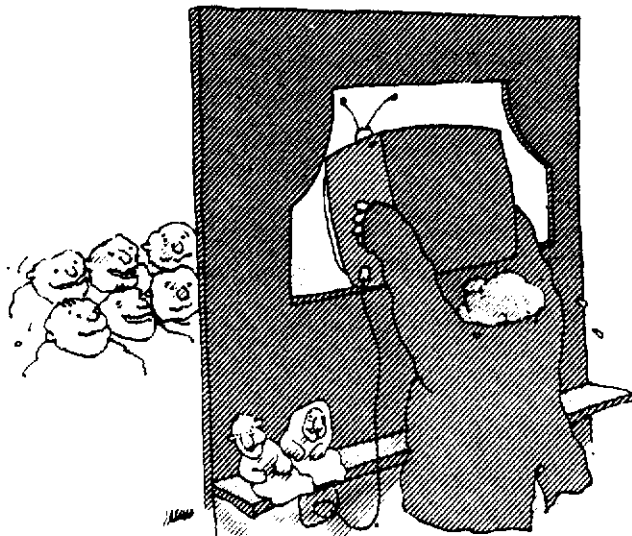
برای دستیابی به رشد و توسعه و پیشرفت در تمام زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نیاز به شناخت، برنامه‌ریزی مبتنی بر واقعیت‌های ملموس جامعه، درک

گسترده و والا ممکن است در تماس با فرهنگهای دیگر که وسایل ارتباط و اشاعه نیرومندی در اختیار دارند محو و مضمحل شوند و می‌دانیم که جوانان در اغلب کشورها به پذیرش بی‌چون و چرا و برده‌وار ارزشهای شکننده خارجی گرایش بسیار دارند»^۸.

نتیجه برخورد سیاسی با فرهنگ، سیاسی‌شدن فرهنگ است و سیاسی‌شدن فرهنگ، اجزا و عناصر آن را در معادلاتی وارد می‌نماید که سخت سوداگرانه و منهدم‌کننده فرهنگ به مفهوم خاص است. البته در این نکته، حتی در تأثیرگذاری و تأثیرپذیری دو مقوله نیز، حرفی وجود ندارد، هدف از بیان ارتباط فرهنگ و سیاست، این نکته است که شدیداً از اسارت فرهنگ در چنگال سیاست بهره‌یزیم و فضای لازم را برای رشد و تعالی فرهنگها به وجود آوریم. در این فضا و با حاکمیت دیدگاههای فرهنگی است که ارتباط سالم و مبتنی بر عقل و شناخت ایجاد و استمرار می‌یابد.

اکثر سیاستمداران به این فضاها، اعتقاد نداشته‌اند و ندارند. جواهر لعل نهرو از جمله فرهنگیان سیاستمداری بود که به مقوله فرهنگ، از یک دیدگاه فرهنگی نظر داشته است. وی معتقد است: «کسی که با هیاهو از فرهنگ سخن می‌گوید، به کلی از فرهنگ بیگانه بی‌بهره است، زیرا فرهنگ قبل از هر چیز از هیاهو بیگانه است، آرام است، خوددار است، بلندنظر است، شما می‌توانید میزان فرهنگ یک شخص را برحسب سکوتش قضاوت کنید، برحسب یک جمله، یا به‌خصوص برحسب زندگی‌اش به‌طور کلی» ارمان افلاطون، حاکمیت فیلسوفان بر منصب قدرت بوده است. این آرمان به تعبیر دیگر یعنی حاکمیت دیدگاهها و نظرات فرهنگی بر دیدگاههای صرف سیاسی. البته ناگفته نماند که بسیاری از تصمیم‌گیرهای سیاسی، ریشه در فرهنگ به معنای عام دارند. در حقیقت فرهنگ به معنای عام آن، بستر مناسبی برای یک حرکت سیاسی است. اگر این بستر فرهنگی دچار تنش و تعارض گردد، تصمیم‌گیرهای سیاسی نیز دچار نابسامانی و سردرگمی می‌شوند.

ایران کشوری است کهن با تاریخی آکنده از فرازونشیب. نقش این کشور بزرگ در پیشبرد تمدن، علوم و فرهنگ بشری بس برجسته و رفیع است. اندیشمندان، مخترعان و مکتشفین بسیاری از این سرزمین سر برآوردند و در



مفاهیم بین فرهنگها گشوده شود. «اگوستین ژیرار» در این مورد می‌نویسد: «کشورهای در حال توسعه در عین حال برای حفظ و توسعه فرهنگ ملی و نیز فراهم آوردن امکانات دستیابی به فرهنگ جهانی باید اقدام کنند. هر یک از این دو فرهنگ، زبان و نتیجتاً نوع فکر و ساختهای ذهنی خود را دارد. کوشش در یکی کردن این دو فرهنگ یا فدا ساختن یکی به خاطر دیگری، موجب کاستی و فقر فرهنگی و کاری باطل و واهی است. هدف هر سیاست فرهنگی باید برقراری تعادلی پویا میان فرهنگ ملی و جهانی باشد»^۷.

تعادل موردنظر ژیرار، اگر در یک فضای فرهنگی و مبتنی بر یک دیدگاه فرهنگی و انسانی رقم بخورد، ایده‌آل و مطلوب است. ولی متأسفانه، فرهنگ حاکم غربی (به تعبیر ژیرار، فرهنگ جهانی) امروزه اسیر سیاست و سیاستمداران است. برخورد سیاسی با عناصر فرهنگی به شدت نهادی شده است و معیار ارزشیابی عناصر کارکردهای اقتصادی آنهاست. هر عنصری که کارایی مناسبی برای حفظ و استمرار جریان انتقال و بازگشت سرمایه داشته باشد، نه تنها مطرح می‌شود و مورد حمایت قرار می‌گیرد، بلکه بر روی نمادی نمودن آنها به شدت سرمایه‌گذاری می‌شود. این سیاست با عنایت به روحیات مردم جهان سوم و قدرت مناسب رسانه‌ها بسیار کارآ و مؤثر خواهد بود. در بخشی از گزارش مجمع جهانی یونسکو در تهران به این مورد اشاره شده است: «قوت یا ضعف فرهنگها کمتر موقوف به قدرت و ضعف ارزشهای سازنده آنها و بیشتر تابع نیروی وسایل ارتباطی اشاعه‌دهنده آنهاست. بنابراین فرهنگهای واجد نظام ارزشهای بسیار

درست اهداف و برنامه‌های آینده، مدیریت کارآمد و قوی، استفاده خوب و مناسب از امکانات موجود، مدیریت صحیح منابع انسانی، تخصص و تعهد نسبت به مسؤلیتهای پذیرفته شده، عقلانی کردن امور، هدایت و تلاش در جهت جلب و جذب مشارکت مردم در امر توسعه، ایجاد روحیه خودباوری و اعتماد به نفس، تقسیم صحیح کار و... در نهایت تلاش و کوشش مردم در راستای کسب سعادت و منافع ملی ضرورت دارد.

فرهنگ جهانی و سیاست فرهنگی خودی

خصوصیات فوق، چهره دیگر غرب را به ما معرفی می‌کند. و در این منظر و دیدگاه است که فرد می‌تواند غرب را به درستی بشناسد، و با کلیت آن برخورد نماید. ما در شرایطی قرار گرفته‌ایم که ایجاد ارتباط با غرب و سایر کشورهای پیشرفته امری است اجتناب‌ناپذیر. کشورهای در حال توسعه، خط‌مشی فرهنگی خویش را باید با شناخت، آگاهی و روشن‌بینی گزینش کنند و به مرحله عمل درآورند. این سیاست و خط‌مشی باید مقوم فرهنگ ملی باشد، فرهنگ ملی را توانمند و پویا و همگام با زمان کند. برای حصول موفقیت در این امر مهم، ناچار به برخورد با فرهنگ جهانی هستیم، این دو فرهنگ، دارای ساختار فکری و ذهنی متفاوتند. البته این سخن بدین معنا نیست که هیچگونه نقطه اشتراکی بین آنها وجود ندارد. خیر. یکی از منابع فرهنگی، فطرت و غرایز انسانی است. در این مرز اشتراکات پیش از افتراقات خود را نمایان می‌سازد. مهم به‌دست آوردن و کشف آن زبانی است، که به‌وسیله آن باب گفت‌وگو در باب



پیشبرد کاروان تمدن و فرهنگ بشری تلاش و کوشش کردند. عرفان، ادب و هنر این ملک، به همت عاشق مردان و عاشق زنان حق‌پوی و حق‌جوی از زلال معرفیت دینی، کسب فیض نموده و در بند بند و بیت بیت وجود خویش فریاد وصل و شوق رهایی را به زیباترین نحو ممکن سرودند و ماندگاری عشق و سخن عشق را در این گنبد دوار ثبت کردند، و این چنین فرهنگ ایرانی - اسلامی بنای رفیع خویش را افزایش.

ایران، امروزه، با همه قدمت تاریخی و فرهنگی خویش، از زمره کشورهای در حال توسعه است و در فکر روزهای بهتر و توأم با سعادت بیشتر است. فکر پیشرفت و ترقی، و در یک کلام توسعه، شدیداً اذهان همه کسانی را که به نوعی تعلق خاطری به این سرزمین کهن دارند، به خود مشغول داشته است. جلال آل‌احمد بر این اعتقاد بود که ابتدا باید شناخت درستی از وضعیت فعلی خود پیدا کنیم و پس از تشخیص درد به فکر درمان آن باشیم. زنده یاد آل‌احمد وضعیت بیمار ایران و سایر کشورهای در حال توسعه را چنین وصف می‌نماید: «ما تا وقتی مصرف کننده ایم - تا وقتی ماشین را نساخته ایم - غرب زده ایم... غرب زدگی مشخصه دورانی از تاریخ ماست که به مقدمات ماشین، یعنی به علوم جدید و «تکنولوژی» آشنا نشده ایم. غرب زدگی مشخصه دورانی از تاریخ ماست که به جبر بازار و اقتصاد و رفت و آمد نفت ناچار از خریدن و مصرف کردن ماشینیم... آدم غرب زده هرهری مذهب است. به هیچ چیز اعتقاد ندارد. اما به هیچ چیز هم بی اعتقاد نیست. یک آدم التقاطی است. نان به نرخ روز خور است. همه چیز برایش علی السویه است. خودش باشد و خرس از پل بگذرد، دیگر بود و نبود پل هیچ است. نه ایمانی دارد، نه مسلکی، نه مرامی، نه اعتقادی، نه به خدا یا به بشریت، نه در بند تحول اجتماع است و نه در بند مذهب و لامذهبی. حتی لامذهب هم نیست، هرهری است. همه جا تماشاچی است، همیشه کنار گود است، هیچ وقت از خودش مایه نمی‌گذارد. به تنهایی عادت ندارد، از تنها ماندن می‌گریزد. البته رأی هم می‌دهد، اگر رأی باشد و رأی دادن آن هم مد باشد. هیچ وقت از او فریادی یا اعتراضی یا آثایی و چون و چرایی نمی‌شنوی. آدم غرب زده راحت طلب است. آدم غرب زده شخصیت ندارد، چیزی است بی اصالت،

■ **قرابت فرهنگی و ایجاد تغییرات اجتماعی مورد نظر، به مصونیت منافع قدرتها می‌انجامد.**

■ **ارتباطات، برای ایجاد مشابهت معنایی مورد نظر جهان صنعتی، تمام وجود آدمی را هدفگیری کرده است.**

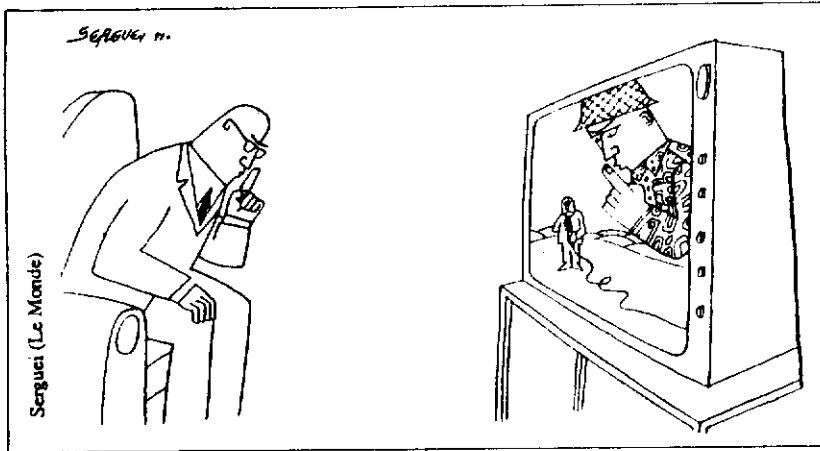
■ **فرهنگ، بستر مناسبی برای حرکت سیاسی است و اگر این بستر دچار تنش و تعارض گردد، تصمیم‌گیریهای سیاسی نیز دچار نابسامانی و سردرگمی می‌شوند.**

■ **هرگونه سیاست‌گذاری و اجرا در زمینه «فرهنگ» و «ارتباطات» بدون شناخت مبتنی بر یافته‌های تحقیقاتی و علمی، محکوم به شکست خواهد بود.**

خودش و خانه‌اش و حرفهایش بوی هیچ چیز را نمی‌دهد، بیشتر نماینده همه چیز و همه کس است. آدم غرب زده هیچ جایی است. آدم غرب زده نه شخصیت دارد نه تخصص. فقط ترس دارد، ترس از فردا، ترس از معزولی، ترس از بی‌نام و نشانی، ترس از کشف خالی بودن انبانی که به عنوان مغز روی سرش سنگینی می‌کند. آدم غرب زده قرتی است، زن صفت است. خیلی به خودش می‌رسد. به سرویدنش خیلی ور می‌رود»^۹.

نفوذه گذاری فرهنگی امری مسلم است. در گردونه ارتباطات و با اشاره مجدد به تعریف ارتباط به معنای «فراگرد انتقال پیام از سوی فرستنده برای گیرنده، مشروط بر آنکه در گیرنده پیام مشابهت معنی با معنی مورد نظر فرستنده پیام ایجاد شود»، به این نکته اشاره می‌نماییم که در عصر کنونی، ما گیرنده هستیم. اما وضعیت فعلی مطلوب نیست. گیرندگی پیام خود به خود ما را در موضع انفعالی قرار داده است. از سوی دیگر وضعیت نابسامان فرهنگی و اجتماعی جهان سوم مزید علت گردیده و

تاکنون ضمن تعریف فرهنگ و ارتباط، به برشمردن خصوصیات جوامعی که به لحاظ قدرت و قوت تکنولوژیکی و فرهنگی مطرحند و تأثیر نگرش سیاسی این قدرتها به مقوله فرهنگ و اثرات آن در جوامع جهان سوم، پرداخته ایم. جوامع جهان سوم و در حال توسعه که بر اثر گسترش وسایل ارتباطی و قدرت این وسایل تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، دارای خصوصیات هستند که بخشی از آنها در ابعاد فردی ذکر گردید. این تأثیرگذاری فرهنگی قابل پیش‌بینی بوده است. زیرا که نفوذپذیری و



■ وابستگی شدید به تولیدات فرهنگی خارج و فاسد، انحصار وسایل ارتباط جمعی در ید قدرت شرکت‌های چندملیتی و سعی در نهادی کردن ارزشهای جوامع غربی، از واقعیتی مخوف و فرهنگ‌ستیز، حکایت می‌کند.

۱. بیانگر هویت فراموش‌نشده‌ی یک ملت است؛
 ۲. عامل مؤثری در جهت شناخت خویش و شناساندن خود به دیگران است؛
 ۳. بیانگر کلیت پویا و زنده و خلاق یک ملت است؛
 ۴. عامل زاینده‌ی و آفرینش در یک ملت است؛
 ۵. عامل ایجاد تشخیص و خودباوری و اعتماد به نفس در آحاد مردم است.^{۱۱}
 صاحبان رسانه‌های ارتباطی و قدرتهای اقتصادی جهان، قصد جان ملل محروم را کرده‌اند. آنها تمایل دارند که مردم این بخش از جهان، چونان مرده‌های متحرک و بی‌روح، هیچگونه حرکت، جنبش و فعالیتی که حکایت از خودباوری و اعتماد به نفس داشته باشد، انجام ندهند. صرفاً پذیرنده ارزشهای منحنط غربی باشند. غرب را درست نشناسند، رویه علم و دانش غرب را به بوتۀ فراموشی بسپارند و از ارزشهای علمی و تکنولوژیکی بی‌بهره گردند. افزایش حجم رسانه‌های جمعی، ارتقای تکنیکهای ارتباطی، و ساختن ابزارهای جدید با برد مؤثر در این زمینه و بسط فرهنگ حاکم جهانی معنای جدیدی می‌یابد. برای حصول به مقصود، از تمامی مرزهای ممکن (شنوایی، بینایی، گفتاری و...) استفاده می‌شود. ارتباطات برای ایجاد مشابهت معنایی موردنظر جهان صنعتی، تمام وجود آدمی را هدفگیری کرده است. در این سیاست، جغرافیا و مرزهای

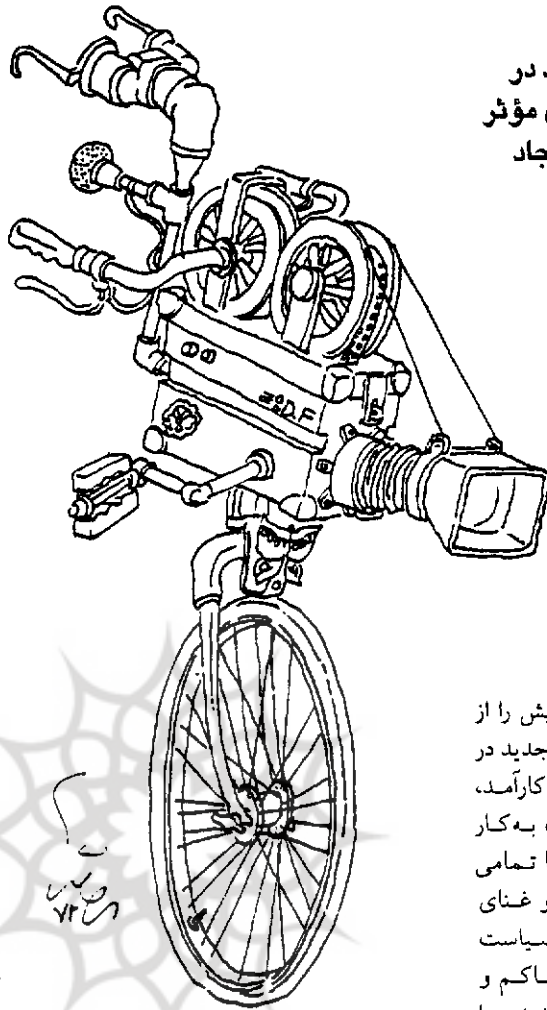
اعتماد به نفس و خودباوری در برابر غرب بوده است؛
 (ذ) ظهور نسل جوان با ارزشهای متأثر از غرب؛
 (ر) بروز فاصله و تضاد بین نسلها؛
 (ز) دگرگون شدن ارزشهای اسلامی در جامعه‌های مسلمان خصوصاً در زمینه حجاب؛
 (س) افزایش روابط ناسالم بین زنان و مردان در جامعه؛
 (ش) رشد پدیده‌ای به نام «فرار مغزها» در جوامع جهان سوم.^{۱۰}
 وظیفه ما در قبال این سیاستهای فرهنگی چیست؟ آیا باید پیشاپیش تیر خلاص را به فرهنگهای ملی و منطقه‌ای و بومی بزنیم؟ آیا نطفه‌های مقاومت در این فرهنگها وجود دارد، با تسلیم، چه عناصری را از دست می‌دهیم؟ سیاست صحیح و مبتنی بر شناخت دارای چه خصوصیات است؟ سابقه تاریخی این فرهنگها، خصوصاً فرهنگ ایرانی - اسلامی چه می‌گوید؟ و...
 در رسالت حفظ و حمایت از فرهنگهای ملی و محلی، هیچ تردیدی وجود نداشته و ندارد. البته این سخن به این معنا نیست که، تمامی اجزا و عناصر فرهنگهای مذکور مورد تأیید و قایل حمایتند. میراث فرهنگی کارکردهای اجتماعی و سیاسی متعدد دارد. از اهم این کارکردها می‌توان به موارد زیر که در حقیقت، در حکم هویت و حیات جامعه‌اند اشاره کرد:

حالت پذیرندگی پیام را بیشتر نموده است و همانگونه که گفته شد قوت یا ضعف فرهنگها کمتر موقوف به قوت و ضعف ارزشهای سازنده آنها و بیشتر تابع نیروی وسایل ارتباطی اشاعه‌دهنده آنهاست.

آندره مالرو نویسنده فرانسوی، هنر به معنای اعم کلمه را هسته فرهنگ می‌پنداست و مجموعه فرهنگهای مختلف را به گنجینه واحدی تشبیه می‌کرد که از درها و گهرهای گونه‌گون تشکیل شده و میراث مشترک بشری است. البته این دیدگاه در اقلیت است. اگر در جهان معاصر دیدگاه مالرو مبنای سیاست‌گذارهای فرهنگی قرار می‌گرفت، تمام سعی و اهتمام مجامع فرهنگی بین‌المللی معطوف به حفظ و حمایت از فرهنگهای متعدد و مختلف می‌گشت، حال آنکه واقعیت چیزی دیگر است. تبلیغ درباره شتاب بخشیدن به روند رشد بی‌رویه شهرنشینی، فقر و فلاکت و در نهایت نابودی روستا و روستائیان، وابستگی شدید فرهنگی به تولیدات فرهنگی خارج و فاسد، ایجاد انقطاع بین نسلها از طریق تولیدات فرهنگی، ایجاد شکاف طبقاتی روبه‌تزايد، انحصار وسایل ارتباط جمعی در ید قدرت شرکت‌های چندملیتی، سعی در نهادی کردن ارزشهای جوامع غربی به کمک رسانه‌های گروهی و ماهواره‌ها و... همه حکایت از واقعیتی مخوف و فرهنگ‌ستیز می‌کنند. بخشی از تأثیرات این سیاست فرهنگی در ابعاد گوناگون عبارتند از:

- (الف) سست شدن بنیانهای خانواده؛
- (ب) بروز پدیده خانواده هسته‌ای [محدود و در بسته]؛
- (پ) شهرگرایی و نابودی کشاورزی؛
- (ت) تحول زندگی روستایی؛
- (ث) ایجاد فاصله امکاناتی بین شهر و روستا؛
- (ج) رشد خوش‌نشینی و حاشیه‌نشینی پیرامون شهرها؛
- (چ) ایجاد تنش بین شهری و روستایی و در نهایت کینه‌ورزی این دو نسبت به یکدیگر؛
- (ح) رشد روابط ماشینی و غیرانسانی بین شهروندان؛
- (خ) دگرگون کردن موقعیتهای اجتماعی و نقشها؛
- (د) ظهور روشنفکران به عنوان یک گروه برگزیده که دارای خصلتهای مشخصی هستند. خصلت بارز این گروه، از خودبیگانگی و عدم

■ امواج به عنوان سفیران جدید در سیاستهای ارتباطی، وسیله‌ای مؤثر و کارآمد، برای قلب هویت و ایجاد تغییرات به کار می‌روند.



■ آرای اخلاقی مردم کشورهای در حال توسعه و مسلمان ریشه در فرهنگ دینی و ملی آنها دارد و دگرگونی و تحول در این آرا مشروط بر دگرگونی و تحول در فرهنگ پشتوانه و عناصر آن است.

رنسانس بیزانسی قرن دهم و رنسانس بزرگ قرن شانزدهم اروپا، نوزایشی که بدون آن هم این ادوار عهد باستان گمشده‌ای بیش نبود، منتقل شد. به این شیوه است که سهروردی فیلسوف بزرگ ایرانی، خود را وارث و بازآفریننده حکمت الهی ایرانیان قرار داد. فعلیت لاینقطع این خاطره و وفاداری ایران به گنجینه‌های مضامین آن بود که باعث مداومت هنر و تفکر ایرانیان شد. اگر این وفاداری ایران را همواره از آسیب مهاجمان نجات داده است، هیچ دلیلی ندارد که در حال حاضر هم نتواند نجات دهد.^{۱۲}

حاشیه:

۱. فرهنگ علوم اجتماعی. آئن بیرو، مترجم باقر ساروخانی، ص ۱۶۴.
۲. فرهنگ جامعه‌شناسی. نیکلاس آبرکامی (و) استفن هیل، مترجم حسن پویان، ص ۳۳۷.
۳. فرهنگ علوم اجتماعی، ص ۳۳۴.
۴. جامعه‌شناسی غربگرایی. علی محمد تقوی، ج ۲، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.
۵. «حفظ هویت فرهنگی». پرویز ورجاوند، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، سال ۴، ش ۷.
۶. «چگونه رسانه‌های همگانی فرهنگ را دگرگون می‌کنند». اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۵۷ و ۵۸.
۷. «حفظ هویت فرهنگی».
۸. بخشی از گزارش مجمع جهانی یونسکو در تهران.
۹. «غرب‌زدگی». جلال آل احمد، ص ۳۰-۳۵ و ۱۴۴-۱۴۵.
۱۰. جامعه‌شناسی غرب‌گرایی.
۱۱. «حفظ هویت فرهنگی».
۱۲. آینده ایران و گذشته فرهنگی. داریوش شایگان، ص ۶۳ و ۶۴. ■

نباید صرفاً از دیدگاه منفی نگرست. ارتباطات فی‌نفسه، بد نیستند، مشروط بر اینکه با آگاهی، تصمیم، آمادگی از خودگذشتگی و پایمردی همراه باشند. چه که ارتباطات باعث پویایی و تحرک اجتماعی، رشد شخصیت، اثبات ذهن از مفاهیم بکر و جدید، سرعت انتقال اطلاعات و آگاهیها خواهند بود. سیاست ارتباطی ما باید بر این مبانی تکیه کنند: «ابتدا برقراری یک گفت‌وگو با خاطره ازلی سنت و سپس گفت‌وگو با غرب. غرض از گفت‌وگو با خاطره ازلی، برانگیختن تصنعی گذشته و تقلید صورتهای خالی هر مضمون نیست. سنت‌گرایی کهنه‌پرستان هم مورد نظر نیست. سنت نمی‌تواند یک تشییع جنازه باشد. هانری کوربن، ایران‌شناس بزرگ می‌گوید: سنت اساساً زایش (رنسانس) است و هر زایش دوباره‌ای به فعلیت درآمدن یک سنت در زمان حال است. به این جهت است که بار فعل سنت همواره متضمن زمان حال است، یعنی زمان حالی نظیر آنچه با آن رنسانس کارولنتری قرن هشتم،

مرسوم بین‌المللی جایگاه اصلی خویش را از دست داده‌اند. امواج به عنوان سفیران جدید در سیاستهای ارتباطی، وسیله‌ای مؤثر و کارآمد، برای قلب هویت و ایجاد تغییرات به کار می‌روند. فرهنگ مناطق مختلف، با تمامی پشتوانه‌های تاریخی و فرهنگی و غنای مناسب به عنوان هدف نهایی در این سیاست ارتباطی، باید هم سوی با فرهنگ حاکم و جهانی عناصری را رها کند و عناصر جدیدی را جایگزین آنها نماید.

در این میان مردم محروم جهان سوم، در آرای اخلاقی خویش، خواسته یا ناخواسته شاهد تجدیدنظر هستند.

آرای اخلاقی مردم کشورهای در حال توسعه و مسلمان، ریشه در فرهنگ دینی و ملی آنها دارد و دگرگونی و تحول در این آرا مشروط بر دگرگونی و تحول در فرهنگ پشتوانه و عناصر آن است. این کشورها باید از فرهنگ خودی نهی گردند و هویت جدید، با ارزشها و عناصر فرهنگی جدید را بپذیرند. هرگونه مقاومت در مقابل این سیاست باید سرکوب گردد و گسترش وسایل ارتباطی در خدمت این جریان قرار گیرد.

فرهنگ، دقیقاً هدفگیری شده است و تا حصول به تغییرات مطلوب پیگیری خواهد شد. ایجاد قرابت فرهنگی، تحول فرهنگی و تغییرات اجتماعی مورد نظر، به مصونیت منافع قدرتها خواهد انجامید.

در این میان، به اصل گسترش ارتباطات،